



۱۰

صنعت سرگرمی‌سازی پس از تسلط بر هنر و ادبیات

بر همه شوون فرهنگ عمومی حاکم شده است

مراسم دائمی تخمه خوران

شهید مفتح به مبارزه سازمان یافته معتقد بود

۱۲

این گروه خشن!

به بهانه «روز جهان عاری از خشونت» با یک جامعه شناس درباره نمایش خشونت در سینما صحبت کرده ایم

فرهنگ

چهارشنبه: ۲۷ آذر ۱۳۹۸ :: شماره ۵۵۵۳



۱۱

جامعه

پشت صحنه

دوقطبی‌های چنگدگانه!

شما زندگی نداری؟ کار نداری؟ سرویس نداری؟ گروه نداری؟ میز نداری؟ گزارش نداری؟ صفحه نداری؟... نه... نه! امر بر شما مشتبه نشود! اینها دیالوگ‌های روز گذشته علیزاده بود و میثم الدوله اسماعیلی که در ماه‌های ماضی جزئی از خانواده فرهنگ و هنر جام جم بود و الان هم با وجود نقل مکان به گروه جامعه اما هنوز آبشخور حشر و نشر و کپ و گفت هایش، برو بچه‌های فرهنگی است و بخشی از حضورش در تحریریه با ما می‌گذرد. علیزاده هم هر از گاهی با چنین سؤالات مسلسل‌وارانه‌ای، سر مزاج و کل کل را باز می‌کند تا در کنار دو قطبی کل کل‌های روزانه این طرف میز به سرگردگی صابر محمدی و آن سوی میز به سرگردگی زینب مرتضایی فرد، یک دو قطبی سوم هم به سرگردگی علیزاده و اسماعیلی باز شود آنچنان که افتد و دانید!

و اما بعد... اجمالا از کل کل‌های روزهای گذشته متوجه شده‌اید که مرتضایی فرد هفته گذشته سفری به کشور دوست و همسایه ترکیه داشته است. اصولا این روزنامه‌نگار فرهنگی که از آب هم کره می‌گیرد در طول سفر علاوه بر رتق و فتق امور شخصی‌اش، راه افتاده توی خیابان‌های استانبول و درباره پروژه سینمایی «مست عشق» با مردم حرف زده. این کار از این جهت ضرورت دارد که این پروژه سینمایی به عنوان یک پروژه مشترک معرفی شده و این که فرهنگ و هنر ترکیه هم توی این کار حسابی نقش دارند و این صحبت‌ها، حالا مرتضایی فرد در سفر شخصی‌اش، وجدان خبرنگاری‌اش جنبیده و رد این پروژه سینمایی را در استانبول دنبال کرده تا ببیند مردم این شهر مهم ترکیه چه اطلاعی از این پروژه دارند. این شما و این گزارش جذاب مرتضایی فرد در همین صفحه!

علی رستگار خبرنگار سینمایی هم در صفحه ۱۱ رفته سراغ يك سوزه خشن! استاد رستگار هم که در سینماییزه کرده موضوعات غیرسینمایی يك سوره مرتضایی فرد زده، به بهانه روز جهانی عاری از خشونت رفته دنبال این موضوع در سینمای ایران و يك گزارش پر از زدوخورد و خون و خون‌ریزی بسته‌گذاشته توی صفحه امروزش! روی مصادیق گزارشش که داشت با ما صحبت می‌کند حساسی تن نام مورمر می‌شد. سانا ز قنبری، دیگر خبرنگار سینمایی گروه وقتی نام بعضی فیلم‌ها را می‌شنید از خاطراتش در جشنواره و تماشای بعضی از این فیلم‌ها می‌گفت که به قول خودش طاقت تماشای بعضی سکانس‌ها را نداشته و سرش را برمی‌گردانده که صحنه‌ها را نبیند! خلاصه که دیروز وضعی داشتیم اینجا!

در نهایت هم به رسم همه چهارشنبه‌ها، محمدرضای کائینی سر چرخانده توی تاریخ معاصر و یکی از سوزه‌هایش را به مناسبت شهادت شهید مفتح رو کرده. با علیزاده تماس هم گرفت و سفارش صفحه را هم حساسی کرد. بروید سراغ صفحه ۱۲ ببینید چه کرده!



شما زندگی نداری؟ کار نداری؟ سرویس نداری؟ گروه نداری؟ میز نداری؟ گزارش نداری؟ صفحه نداری؟... نه... نه!

امر بر شما مشتبه نشود! اینها دیالوگ‌های روز گذشته علیزاده بود و میثم الدوله اسماعیلی که در ماه‌های ماضی جزئی از خانواده فرهنگ و هنر جام جم بود و الان هم با وجود نقل مکان به گروه جامعه اما هنوز آبشخور حشر و نشر و کپ و گفت هایش، برو بچه‌های فرهنگی است و بخشی از حضورش در تحریریه با ما می‌گذرد. علیزاده هم هر از گاهی با چنین سؤالات مسلسل‌وارانه‌ای، سر مزاج و کل کل را باز می‌کند تا در کنار دو قطبی کل کل‌های روزانه این طرف میز به سرگردگی صابر محمدی و آن سوی میز به سرگردگی زینب مرتضایی فرد، یک دو قطبی سوم هم به سرگردگی علیزاده و اسماعیلی باز شود آنچنان که افتد و دانید!

و اما بعد... اجمالا از کل کل‌های روزهای گذشته متوجه شده‌اید که مرتضایی فرد هفته گذشته سفری به کشور دوست و همسایه ترکیه داشته است. اصولا این روزنامه‌نگار فرهنگی که از آب هم کره می‌گیرد در طول سفر علاوه بر رتق و فتق امور شخصی‌اش، راه افتاده توی خیابان‌های استانبول و درباره پروژه سینمایی «مست عشق» با مردم حرف زده. این کار از این جهت ضرورت دارد که این پروژه سینمایی به عنوان یک پروژه مشترک معرفی شده و این که فرهنگ و هنر ترکیه هم توی این کار حسابی نقش دارند و این صحبت‌ها، حالا مرتضایی فرد در سفر شخصی‌اش، وجدان خبرنگاری‌اش جنبیده و رد این پروژه سینمایی را در استانبول دنبال کرده تا ببیند مردم این شهر مهم ترکیه چه اطلاعی از این پروژه دارند. این شما و این گزارش جذاب مرتضایی فرد در همین صفحه!

علی رستگار خبرنگار سینمایی هم در صفحه ۱۱ رفته سراغ يك سوزه خشن! استاد رستگار هم که در سینماییزه کرده موضوعات غیرسینمایی يك سوره مرتضایی فرد زده، به بهانه روز جهانی عاری از خشونت رفته دنبال این موضوع در سینمای ایران و يك گزارش پر از زدوخورد و خون و خون‌ریزی بسته‌گذاشته توی صفحه امروزش! روی مصادیق گزارشش که داشت با ما صحبت می‌کند حساسی تن نام مورمر می‌شد. سانا ز قنبری، دیگر خبرنگار سینمایی گروه وقتی نام بعضی فیلم‌ها را می‌شنید از خاطراتش در جشنواره و تماشای بعضی از این فیلم‌ها می‌گفت که به قول خودش طاقت تماشای بعضی سکانس‌ها را نداشته و سرش را برمی‌گردانده که صحنه‌ها را نبیند! خلاصه که دیروز وضعی داشتیم اینجا!

در نهایت هم به رسم همه چهارشنبه‌ها، محمدرضای کائینی سر چرخانده توی تاریخ معاصر و یکی از سوزه‌هایش را به مناسبت شهادت شهید مفتح رو کرده. با علیزاده تماس هم گرفت و سفارش صفحه را هم حساسی کرد. بروید سراغ صفحه ۱۲ ببینید چه کرده!

شما زندگی نداری؟ کار نداری؟ سرویس نداری؟ گروه نداری؟ میز نداری؟ گزارش نداری؟ صفحه نداری؟... نه... نه!

امر بر شما مشتبه نشود! اینها دیالوگ‌های روز گذشته علیزاده بود و میثم الدوله اسماعیلی که در ماه‌های ماضی جزئی از خانواده فرهنگ و هنر جام جم بود و الان هم با وجود نقل مکان به گروه جامعه اما هنوز آبشخور حشر و نشر و کپ و گفت هایش، برو بچه‌های فرهنگی است و بخشی از حضورش در تحریریه با ما می‌گذرد. علیزاده هم هر از گاهی با چنین سؤالات مسلسل‌وارانه‌ای، سر مزاج و کل کل را باز می‌کند تا در کنار دو قطبی کل کل‌های روزانه این طرف میز به سرگردگی صابر محمدی و آن سوی میز به سرگردگی زینب مرتضایی فرد، یک دو قطبی سوم هم به سرگردگی علیزاده و اسماعیلی باز شود آنچنان که افتد و دانید!

و اما بعد... اجمالا از کل کل‌های روزهای گذشته متوجه شده‌اید که مرتضایی فرد هفته گذشته سفری به کشور دوست و همسایه ترکیه داشته است. اصولا این روزنامه‌نگار فرهنگی که از آب هم کره می‌گیرد در طول سفر علاوه بر رتق و فتق امور شخصی‌اش، راه افتاده توی خیابان‌های استانبول و درباره پروژه سینمایی «مست عشق» با مردم حرف زده. این کار از این جهت ضرورت دارد که این پروژه سینمایی به عنوان یک پروژه مشترک معرفی شده و این که فرهنگ و هنر ترکیه هم توی این کار حسابی نقش دارند و این صحبت‌ها، حالا مرتضایی فرد در سفر شخصی‌اش، وجدان خبرنگاری‌اش جنبیده و رد این پروژه سینمایی را در استانبول دنبال کرده تا ببیند مردم این شهر مهم ترکیه چه اطلاعی از این پروژه دارند. این شما و این گزارش جذاب مرتضایی فرد در همین صفحه!

علی رستگار خبرنگار سینمایی هم در صفحه ۱۱ رفته سراغ يك سوزه خشن! استاد رستگار هم که در سینماییزه کرده موضوعات غیرسینمایی يك سوره مرتضایی فرد زده، به بهانه روز جهانی عاری از خشونت رفته دنبال این موضوع در سینمای ایران و يك گزارش پر از زدوخورد و خون و خون‌ریزی بسته‌گذاشته توی صفحه امروزش! روی مصادیق گزارشش که داشت با ما صحبت می‌کند حساسی تن نام مورمر می‌شد. سانا ز قنبری، دیگر خبرنگار سینمایی گروه وقتی نام بعضی فیلم‌ها را می‌شنید از خاطراتش در جشنواره و تماشای بعضی از این فیلم‌ها می‌گفت که به قول خودش طاقت تماشای بعضی سکانس‌ها را نداشته و سرش را برمی‌گردانده که صحنه‌ها را نبیند! خلاصه که دیروز وضعی داشتیم اینجا!

در نهایت هم به رسم همه چهارشنبه‌ها، محمدرضای کائینی سر چرخانده توی تاریخ معاصر و یکی از سوزه‌هایش را به مناسبت شهادت شهید مفتح رو کرده. با علیزاده تماس هم گرفت و سفارش صفحه را هم حساسی کرد. بروید سراغ صفحه ۱۲ ببینید چه کرده!

شما زندگی نداری؟ کار نداری؟ سرویس نداری؟ گروه نداری؟ میز نداری؟ گزارش نداری؟ صفحه نداری؟... نه... نه!

امر بر شما مشتبه نشود! اینها دیالوگ‌های روز گذشته علیزاده بود و میثم الدوله اسماعیلی که در ماه‌های ماضی جزئی از خانواده فرهنگ و هنر جام جم بود و الان هم با وجود نقل مکان به گروه جامعه اما هنوز آبشخور حشر و نشر و کپ و گفت هایش، برو بچه‌های فرهنگی است و بخشی از حضورش در تحریریه با ما می‌گذرد. علیزاده هم هر از گاهی با چنین سؤالات مسلسل‌وارانه‌ای، سر مزاج و کل کل را باز می‌کند تا در کنار دو قطبی کل کل‌های روزانه این طرف میز به سرگردگی صابر محمدی و آن سوی میز به سرگردگی زینب مرتضایی فرد، یک دو قطبی سوم هم به سرگردگی علیزاده و اسماعیلی باز شود آنچنان که افتد و دانید!

و اما بعد... اجمالا از کل کل‌های روزهای گذشته متوجه شده‌اید که مرتضایی فرد هفته گذشته سفری به کشور دوست و همسایه ترکیه داشته است. اصولا این روزنامه‌نگار فرهنگی که از آب هم کره می‌گیرد در طول سفر علاوه بر رتق و فتق امور شخصی‌اش، راه افتاده توی خیابان‌های استانبول و درباره پروژه سینمایی «مست عشق» با مردم حرف زده. این کار از این جهت ضرورت دارد که این پروژه سینمایی به عنوان یک پروژه مشترک معرفی شده و این که فرهنگ و هنر ترکیه هم توی این کار حسابی نقش دارند و این صحبت‌ها، حالا مرتضایی فرد در سفر شخصی‌اش، وجدان خبرنگاری‌اش جنبیده و رد این پروژه سینمایی را در استانبول دنبال کرده تا ببیند مردم این شهر مهم ترکیه چه اطلاعی از این پروژه دارند. این شما و این گزارش جذاب مرتضایی فرد در همین صفحه!

علی رستگار خبرنگار سینمایی هم در صفحه ۱۱ رفته سراغ يك سوزه خشن! استاد رستگار هم که در سینماییزه کرده موضوعات غیرسینمایی يك سوره مرتضایی فرد زده، به بهانه روز جهانی عاری از خشونت رفته دنبال این موضوع در سینمای ایران و يك گزارش پر از زدوخورد و خون و خون‌ریزی بسته‌گذاشته توی صفحه امروزش! روی مصادیق گزارشش که داشت با ما صحبت می‌کند حساسی تن نام مورمر می‌شد. سانا ز قنبری، دیگر خبرنگار سینمایی گروه وقتی نام بعضی فیلم‌ها را می‌شنید از خاطراتش در جشنواره و تماشای بعضی از این فیلم‌ها می‌گفت که به قول خودش طاقت تماشای بعضی سکانس‌ها را نداشته و سرش را برمی‌گردانده که صحنه‌ها را نبیند! خلاصه که دیروز وضعی داشتیم اینجا!

در نهایت هم به رسم همه چهارشنبه‌ها، محمدرضای کائینی سر چرخانده توی تاریخ معاصر و یکی از سوزه‌هایش را به مناسبت شهادت شهید مفتح رو کرده. با علیزاده تماس هم گرفت و سفارش صفحه را هم حساسی کرد. بروید سراغ صفحه ۱۲ ببینید چه کرده!

شما زندگی نداری؟ کار نداری؟ سرویس نداری؟ گروه نداری؟ میز نداری؟ گزارش نداری؟ صفحه نداری؟... نه... نه!

امر بر شما مشتبه نشود! اینها دیالوگ‌های روز گذشته علیزاده بود و میثم الدوله اسماعیلی که در ماه‌های ماضی جزئی از خانواده فرهنگ و هنر جام جم بود و الان هم با وجود نقل مکان به گروه جامعه اما هنوز آبشخور حشر و نشر و کپ و گفت هایش، برو بچه‌های فرهنگی است و بخشی از حضورش در تحریریه با ما می‌گذرد. علیزاده هم هر از گاهی با چنین سؤالات مسلسل‌وارانه‌ای، سر مزاج و کل کل را باز می‌کند تا در کنار دو قطبی کل کل‌های روزانه این طرف میز به سرگردگی صابر محمدی و آن سوی میز به سرگردگی زینب مرتضایی فرد، یک دو قطبی سوم هم به سرگردگی علیزاده و اسماعیلی باز شود آنچنان که افتد و دانید!

و اما بعد... اجمالا از کل کل‌های روزهای گذشته متوجه شده‌اید که مرتضایی فرد هفته گذشته سفری به کشور دوست و همسایه ترکیه داشته است. اصولا این روزنامه‌نگار فرهنگی که از آب هم کره می‌گیرد در طول سفر علاوه بر رتق و فتق امور شخصی‌اش، راه افتاده توی خیابان‌های استانبول و درباره پروژه سینمایی «مست عشق» با مردم حرف زده. این کار از این جهت ضرورت دارد که این پروژه سینمایی به عنوان یک پروژه مشترک معرفی شده و این که فرهنگ و هنر ترکیه هم توی این کار حسابی نقش دارند و این صحبت‌ها، حالا مرتضایی فرد در سفر شخصی‌اش، وجدان خبرنگاری‌اش جنبیده و رد این پروژه سینمایی را در استانبول دنبال کرده تا ببیند مردم این شهر مهم ترکیه چه اطلاعی از این پروژه دارند. این شما و این گزارش جذاب مرتضایی فرد در همین صفحه!

علی رستگار خبرنگار سینمایی هم در صفحه ۱۱ رفته سراغ يك سوزه خشن! استاد رستگار هم که در سینماییزه کرده موضوعات غیرسینمایی يك سوره مرتضایی فرد زده، به بهانه روز جهانی عاری از خشونت رفته دنبال این موضوع در سینمای ایران و يك گزارش پر از زدوخورد و خون و خون‌ریزی بسته‌گذاشته توی صفحه امروزش! روی مصادیق گزارشش که داشت با ما صحبت می‌کند حساسی تن نام مورمر می‌شد. سانا ز قنبری، دیگر خبرنگار سینمایی گروه وقتی نام بعضی فیلم‌ها را می‌شنید از خاطراتش در جشنواره و تماشای بعضی از این فیلم‌ها می‌گفت که به قول خودش طاقت تماشای بعضی سکانس‌ها را نداشته و سرش را برمی‌گردانده که صحنه‌ها را نبیند! خلاصه که دیروز وضعی داشتیم اینجا!

در نهایت هم به رسم همه چهارشنبه‌ها، محمدرضای کائینی سر چرخانده توی تاریخ معاصر و یکی از سوزه‌هایش را به مناسبت شهادت شهید مفتح رو کرده. با علیزاده تماس هم گرفت و سفارش صفحه را هم حساسی کرد. بروید سراغ صفحه ۱۲ ببینید چه کرده!

خبرنگار جام جم در سفر به استانبول از مردم این شهر درباره میزان اطلاعاتشان از فیلم «مست عشق» پرسیده است

ما وقت این کارها را نداریم!

قرار است نقش شمس تبریزی را بازی کند، مردی که ناگهان از راه رسید و زندگی مولانا را تغییر داد، شمس که شد خورشید زندگی مرد مغرور و صاحب جاهی به نام مولانا و جهانش را تا حدی عوض کرد که خود بگوید سجاده نشین باوقاری بوده و شده بازپچه کودکان کوی. از آن دیدار تاثیرگذار که طبق روایت‌های تاریخی در سال ۶۳۳ هجری شمسی رخ داده، ۷۷۲ سال می‌گذرد. یعنی زمانی حدود ۸ قرن! قصه شمس و مولانا اما هنوز تمام نشده و نمی‌شود. شده یکی از همان قصه‌هایی که به قول حافظ بر سر هر بازار مانده است. درباره‌اش کتاب‌ها نوشته شده و داستان‌ها، حالا هم يك گروه ایرانی و ترك با همراهی یکدیگر و کارگردانی حسن فتحی در حال ساختن يك اثر سینمایی با نام «مست عشق» بر اساس این ماجرای شورانگیز هستند.



زینب مرتضایی فرد
فرهنگ و هنر

«مست عشق» در ترکیه

بهتر بود در میان تیتربالا به جای ترکیه بنویسیم استانبول، اما ما يك شهر آن هم شهری که هر چند بیشتر توریستی است اما فرهنگ و هنر کشور مورد نظر در آن حضور پررنگی دارد را به عنوان يك نمونه در نظر گرفته و به موضوع می‌پردازیم. ایده راه رفتن میان مردم استانبول و پرسیدن این سؤال که از «مست عشق» چه می‌دانند را قبل از سفر هم در ذهنم داشت، اما در کافه و با مشاهده مگنت‌های فروشی با طرح سماع در ذهنم پررنگ‌تر شد. از گارسون پرسیدم می‌داند کشور من و او در حال ساخت يك فیلم سینمایی درباره مولانا هستند و او گفت چیزهایی شنیده است. در رسانه‌ها هم دیده اما چندان پیگیری این موضوع نیست، چون وقتش را ندارد.

بعد شاعر جوانی را نشان داد که چند میز آن طرف‌تر نشسته بود، گفت شاید او بداند. آقای شاعر فاروک بی بی به فارسی اش آقای فاروق هم گفت در حد چند خبر دیده، بعد هم به خنده گفت مردم اینجا خیلی کار می‌کنند، فرصت پیگیری این چیزها را ندارند، ایرانی‌ها سرشان خلوت است و می‌توانند کار نکنند، حقوق بگیرند و خبر بخوانند!

فرستی به نام «مست عشق»

«مست عشق» می‌تواند فرصتی باشد ارزشمند، بشود اثر سینمایی خوبی که دنیا آن را ببینند و یاد بگیرد مولانا ایرانی است. آن هم در شرایطی که ظاهراً ساخت این فیلم چندان برای مردم ترکیه موضوعیت ندارد و احتمالا همین جو نه چندان متعصب هم بتواند فیلم را در بهتر رساندن حرفش یاری کند. اما راستش برایم عجیب بود با همه هیاهو و سرو صداهای تبلیغاتی در ایران، مردم در کشور همسایه که محل ساخت فیلم هم هست، چندان چیزی درباره‌اش ندانند و درگیرش نباشند. شما فکر می‌کردید فضای استانبول چنین باشد؟

پنج به بیست!

می‌شمارم. نفر اول، نفر دوم. از آدم‌های توی خیابان و ایستگاه متروی تکسیم یا همان تقسیم خودمان می‌پرسم تا ببینم درباره این فیلم سینمایی چه می‌دانند. از ۲۰ نفری که با آنها هم صحبت می‌شوم ۱۵ نفر می‌گویند هیچ نمی‌دانند، سرشان را به علامت منفی تکان می‌دهند و سریع رد می‌شوند. پنج نفری هم که می‌دانند و شنیده‌اند، پیگیر ماجرا نیستند و تنها در فضای مجازی با موضوع روبه‌رو شده یا در روزنامه اخبار کوتاهی دیده‌اند. يك نفر که پیگیرتر است اما حرف‌های جالبی می‌زند. ایپک خانم می‌گوید چرا بازیگران شمس و مولانا هر دو ایرانی هستند؟ یکی شان را در فیلم‌های فرهادی (اصغر فرهادی) دیده‌ام و می‌دانم جایزه نخل کن را هم گرفته است، اما ما هم بازیگرهای خوشگل زیاد داریم. (می‌خندد) کارگردان ایرانی است و نقش‌های اصلی را هم برداشته برای ایرانی‌ها.

لطفا پیرش کنید!

تاکنون تصاویر متعددی از گریم بازیگران این فیلم منتشر شده و قبل از آن هم بازیگران معرفی شده‌اند. روز گذشته هم گریم شهاب حسینی که قرار است نقش شمس را بازی کند، منتشر شد. گریمی که البته، اما و اگرهای بسیاری به آن وارد است. شمس که در تصور همه ما پیرمردی شوریده است و طبعاً هم چنین حالتی داشته، در چهره این بازیگر اعمال نشده و شمس پیر ما در تصویر منتشر شده تنها چند خط روی پیشانی‌اش دارد و اگر مو و ریش‌هایش را سیاه کنیم، چندان تفاوتی با يك چهره جوان نخواهد داشت. از همین جا باید به گروه سازنده فیلم یادآوری کرد این شمس قابل پذیرش نیست، لطفا پیرش کنید!

شما زندگی نداری؟ کار نداری؟ سرویس نداری؟ گروه نداری؟ میز نداری؟ گزارش نداری؟ صفحه نداری؟... نه... نه!

امر بر شما مشتبه نشود! اینها دیالوگ‌های روز گذشته علیزاده بود و میثم الدوله اسماعیلی که در ماه‌های ماضی جزئی از خانواده فرهنگ و هنر جام جم بود و الان هم با وجود نقل مکان به گروه جامعه اما هنوز آبشخور حشر و نشر و کپ و گفت هایش، برو بچه‌های فرهنگی است و بخشی از حضورش در تحریریه با ما می‌گذرد. علیزاده هم هر از گاهی با چنین سؤالات مسلسل‌وارانه‌ای، سر مزاج و کل کل را باز می‌کند تا در کنار دو قطبی کل کل‌های روزانه این طرف میز به سرگردگی صابر محمدی و آن سوی میز به سرگردگی زینب مرتضایی فرد، یک دو قطبی سوم هم به سرگردگی علیزاده و اسماعیلی باز شود آنچنان که افتد و دانید!

و اما بعد... اجمالا از کل کل‌های روزهای گذشته متوجه شده‌اید که مرتضایی فرد هفته گذشته سفری به کشور دوست و همسایه ترکیه داشته است. اصولا این روزنامه‌نگار فرهنگی که از آب هم کره می‌گیرد در طول سفر علاوه بر رتق و فتق امور شخصی‌اش، راه افتاده توی خیابان‌های استانبول و درباره پروژه سینمایی «مست عشق» با مردم حرف زده. این کار از این جهت ضرورت دارد که این پروژه سینمایی به عنوان یک پروژه مشترک معرفی شده و این که فرهنگ و هنر ترکیه هم توی این کار حسابی نقش دارند و این صحبت‌ها، حالا مرتضایی فرد در سفر شخصی‌اش، وجدان خبرنگاری‌اش جنبیده و رد این پروژه سینمایی را در استانبول دنبال کرده تا ببیند مردم این شهر مهم ترکیه چه اطلاعی از این پروژه دارند. این شما و این گزارش جذاب مرتضایی فرد در همین صفحه!

علی رستگار خبرنگار سینمایی هم در صفحه ۱۱ رفته سراغ يك سوزه خشن! استاد رستگار هم که در سینماییزه کرده موضوعات غیرسینمایی يك سوره مرتضایی فرد زده، به بهانه روز جهانی عاری از خشونت رفته دنبال این موضوع در سینمای ایران و يك گزارش پر از زدوخورد و خون و خون‌ریزی بسته‌گذاشته توی صفحه امروزش! روی مصادیق گزارشش که داشت با ما صحبت می‌کند حساسی تن نام مورمر می‌شد. سانا ز قنبری، دیگر خبرنگار سینمایی گروه وقتی نام بعضی فیلم‌ها را می‌شنید از خاطراتش در جشنواره و تماشای بعضی از این فیلم‌ها می‌گفت که به قول خودش طاقت تماشای بعضی سکانس‌ها را نداشته و سرش را برمی‌گردانده که صحنه‌ها را نبیند! خلاصه که دیروز وضعی داشتیم اینجا!

در نهایت هم به رسم همه چهارشنبه‌ها، محمدرضای کائینی سر چرخانده توی تاریخ معاصر و یکی از سوزه‌هایش را به مناسبت شهادت شهید مفتح رو کرده. با علیزاده تماس هم گرفت و سفارش صفحه را هم حساسی کرد. بروید سراغ صفحه ۱۲ ببینید چه کرده!

همسایه‌های ما اینقدر سیاهند؟

ابوذر امینی که از روی سن پایین آمد به این فکر می‌کردم کارگردانی که از کشورش فیلم می‌سازد و در يك جشنواره خارجی شرکت می‌کند، آمده نماینده مردم کشورش باشد یا رنج‌های مردم کشورش را بفروشد؟ ابوذر امینی، مستندساز اهل افغانستان که فیلم مستند داستانی خوبی از زندگی مردم کابل ساخته است به اسم «کابل، شهری در باد»، بعد از نمایش فیلم جوری آرامش در کلامش نهفته بود که می‌شد فهمید این وجد تماشاگران و این حجم از تشویق و تحسین برایش تکراری است. ابراز خوشحالی کرد از این که پس از يك سال از ساخت فیلم و شرکت در جشنواره‌های مختلف، اینجا برای اولین بار فیلمش را برای مخاطب فارسی‌زبان نمایش می‌دهد. از جشنواره چین گفت که نرسیده برای اختتامیه‌اش بماند اما الان خبرش پیامک شده که فیلم «کابل، شهری در باد» در آن جشنواره هم برنده جایزه شده است. امینی گفت، این چهاردهمین جایزه بین‌المللی این فیلم است.

در اینستاگرام با جوانی افغانستانی آشنا هستم که در کابل زندگی می‌کند و با دوربین تلفن همراهش کابل را روایت می‌کند. عکس‌های رنگ و لعاب‌داری از بازارها و پاساژهای مدرن و خیابان‌های تمیز و مردم شاد کابل می‌گیرد، عکس‌هایی که اصلا شبیه قاب‌های فیلم ابوذر امینی نیستند. او می‌گوید کشور ما زیباست و این وظیفه ماست که کشورمان را زیبا ببینیم و زیبا نشان دهیم.

فیلم «کابل، شهری در باد» از نظر فنی و هنری فوق‌العاده است. اگر از نبود موسیقی متن و صداهایی که با میکروفون یقه‌ای ضبط شده بگذریم، فیلم حرفه‌ای و خوش ساختی است. داستان یک زننده اتوبوس و چند کودک افغانستانی را به تصویر می‌کشد که مشغول يك زندگی عادی روزمره در کابل هستند. آن قدر مستندساز با سوزه زندگی کرده که شخصیت‌های داستان اصلا حضور دوربین را حس نمی‌کنند و واقعیت زندگی‌شان را بازی می‌کنند. از طرفی تدوین خوب و روایت داستانی مناسب مخاطب را تا آخر دقیقه ۸۰ پای فیلم نگه می‌دارد.

اما من فکر می‌کنم تفاوت دید ابوذر امینی و آن دوست مجازی من، اسمش سیاه‌نمایی است. سیاه‌نمایی تکنیکی است که دیرزمانی است که فیلمسازهای اهل خاورمیانه از آن برای دیده‌شدن در جشنواره‌های بین‌المللی استفاده می‌کنند. «کابل، شهری در باد» چهره سیاهی از افغانستان نشان می‌دهد که صدها مستند ایرانی دیگر از ایران نشان می‌دهند. وجه شباهت همه این فیلم‌ها این است که اقبال جهانی پیدا می‌کنند و جایزه بین‌المللی می‌برند.

ابوذر امینی که از روی سن پایین آمد به این فکر می‌کردم کارگردانی که از کشورش فیلم می‌سازد و در يك جشنواره خارجی شرکت می‌کند، آمده نماینده مردم کشورش باشد یا رنج‌های مردم کشورش را بفروشد؟